

در شماره قبل داشتیم که فعل اخلاقی چگونه فعلی است در دنبال شماره قبل استاد شهید مطهری به ذکر چند نمونه از سبل های عالی اخلاقی در تاریخ اسلام اشاره میفرمایند و آنها را تحلیل میکنند.

حضرت علی (ع) میفرماید ولیکن هیهات ان یقظتی هوی و بقدونی حجعی إلى تغیر الأطعمة و لعل بالصيام أو اليمامة من لاطعم له في الفرس ولاعدهله بالتنفس أو أبيت مطانا وحولى بطور غرضي وأكيا حرثي أو أكون كما قال الفان: وحسبك ذاء أن تبت يقطنه وحولك أكباد تعن الى القيد

در کوچه نشسته توی کوفه نشته گزارش بهش میرسد اقا حاجان چه نشستی که نماینده تو، والی تو در بصره، در یک جمعی در مجلس مهمنی بود است، یکی از جوانان بول دار اهل بصره یک مجلس مهمنی داشته میداده است. در آن مجلس مهمنی آیا شرایی در سفره بوده است؟ قمار میکرده اند؟ نه، لهو و لعب بوده است؟ نه، رقص و آواز بوده است؟ نه، پس جی بوده؟ گاهه آن مجلس چه بوده است؟ مجلس

بوده که اختصاصا اعیان و اشراف شرکت داشته اند و از فقر او گرسکان کس در آن مجلس نبوده است. وقتی که گزارش میرسد، او در کوفه، اتش میگیرد نامه ای مینویسد که این نامه از اتفخارات شریعت است، از اتفخارات پسر است، پسر اینقدر عالی، اینقدر راعی، اینقدر لطیف، احسابات راعی انسانیت اینقدر اوج گرفته باشد: یا آن خیف فقد بلغی آن روحلا من فتیة أهل النصرة دعاك الى مأدبة فالسرغت اليها تستنطاب لكان الاذان و تغلق اليك الحفان و ما ظلت انگ تحيب الى طعام قوم عالئهم مجهو و غنيهم مدنعو اي سر حنفی

بزرگواری بود حنفی، به من از این رسیده بخشی از جوانان اهل بصره سفره ای تشکیل داده است و از تو هم دعوت کرده است و تو هم در آن جا شرکت کرده ای اما سفره ای که عالیهم مجهو و غنيهم مدنعو که جی؟ چه گناهی مرتکب شده است؟ اگر جیز دیگری میبود، على میکفت. اگر او سر لقمه حرام شرکت کرده بود آنی او را سربجای خودش و این گذاشت میکوید آنی فکر نمیکردم در باره تو دعوتی را در سفره ای پیذیری که گرسنه هاشکمان گرسنه ماند، پشت درو دیوارها آغنية بودند که دعوت شده بودند. و تو امدى سرسرفة اشرافیت شستی آنوقت اینجا است که در دلش باز مشیود، هی میکوید و میگوید: «اقع من نفسی یا زیفال هذا امير المؤمنین ولا اشار کهم فی مکاره الظهر؟»

ای من به تیتر قناعت کم به لقب قناعت کنم، به عالیترین لقبهای دنیا که بر من گذاشته اند: «امیر المؤمنین» «فرمانده کل همه مومنان عالم»، خلیفه کل در کل، من به لقب قناعت کنم و بعنوان تیتر؟

لقيم امير المؤمنين یا شریک درد مومنان در سختیها همراه نباشم؟ شریک درد مومنان نباشم و

امام علی میفرماید: آیا من به تیتر قناعت کنم، به لقب قناعت کنم، به عالیترین لقبهای دنیا که بر من گذاشته اند «امیر المؤمنین» فرمانده کل همه مومنان عالم، من به لقب قناعت کنم ولى با هومنان در سختیها همراه نباشم؟

امیر المؤمنین باشم؟ این چه امیر المؤمنین تو؟ (این حرف خودش است.)
این چه امیر المؤمنین هستی تو که از لقب امیر المؤمنین سوء استفاده میکنی، اما در دردها با هم، سی شریک نیستی؟ حالا من این را میبرسم آیا چین چیزی که در دنیا وجود داشته است و وجود دارد (حالا در این حده، یک درجه پاتین تر) این همدردی، همیل و همرو بودن با دردمدان عالم، این چیه؟ این چه جور کاری است؟ این که نمیشود فعل طبیعی استش را گذاشت، آن میل را مشیود، میل طبیعی نام گذاشت؟ آیا آن اندیشه اش یک اندیشه انسانها حتی انسانهایک در تمام عرشان یکبار مجنین کاری نکرده اند ولی وجودشان ستابش

میکند، میگوید با این جور نیستیم، همچنین کاری را نداریم اما به آن کسی که چنین میکند، ما آخرين می گوئیم، مرحا، احست، هر چه اوچش بالآخر باشد این آخرین بیشتر است این تحسین بیشتر است، این ستایش بیشتر است. بعد به یک جانش میرسد که تعامل بشریت او را ستایش میکند «انَ الدِّينَ أَسْنَأَ وَ عَمَلُ الْمُتَّالِعَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنَ وَذَاهِهَا نَانِي که ایمان می اورندو کار شایسته میکند. خدا برایشان ۲۰، ۳۰ برایر آنها قرار میدهد از محبت آنها در دل مردم قرار میدهد خدا که کارهایش بدون حکمت نیست اینها کسانی هستند که خدا دلهایشان را جوری ساخته، آنها اینقدر نیک اند، آنقدر عالی هستند، که خدا دلهای را با چنان فطرتی ساخته که نمیتوانند در مقابل فضیلت‌های آنها و نیکیها و پاکیها آنان خاضع نباشد، احترام نگذارند، دوست نداشته باشد.

ابراهیم خلیل «ع» آنوقتی که کعبه را بنا کرد و برای اولین بار هاجر را با فرزند کوچکش اسماعیل آنجا گذاشت، دعاش این است: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرْبِي بَوَادَ غَيْرَ فِي فَرْعَوْنَ عَنِّيْتِكَ الْمَعْرُومَ رَبِّنَا لِقَمِنَا الْصَّلَوةَ فَاجْعَلْ اَفْتَنَدَ مِنَ النَّاسِ ثَهْوَى الْهَمِ وَ اَرْزَقْهُمْ مِنِ الشَّمَرَاتِ اَلْكَمَكَ شَسْكَرَوْنَ دَلَهَا رَا خَدَا یک جوری بگیرد، امام فرمود دعای ابراهیم که مستجاب شد، مائیم دعاهای مستجاب شده ابراهیم اینها است که ابراهیم میخواست کانون توحید بآشند کاتون انسانیت باشد، دلهای حق آنهاهیکه انسانیت‌شان کاهاش یافته، کسری دارد، ناقص است نمیتوانند انسان متعالی را و انسان کامل را و انسان اخلاقی را ستایش نکنند، تعظیم نکنند، تکریم نکنند، حتی دشناسانشان دشمن کاهی بروخوش تعمیل میکند (یعنی بروجdan خودش).

علاوه به دشمن را مخفی میکند فضیلت دشمن را مخفی میکند اما وجودش که جانی نرفته، تشخیص که جانی نرفته، عقلش که جانی نرفته، هی مخفی میکند، هی مخفی میکند، بعد یک دفعه می‌بینی که همین دشمن (همین دشمن قصص القلب بلید) از یشت همه پرده های نفاق بروز میکند، حقیقت بروزیانش جاری میشود.

جانب عدی بن حاتم طانی معروف است، این در اوآخر عمر رسول اکرم (ص) مسلمان شد (که داستان اسلامش هم داستان جالی است و در کتاب داستان راستان هم امده) و نقل است که از کسانی است که به علی بن ابیطالب «ع» بیوست و از آن شیعیان سیار خالص و مخلص مولی علی (ع) است و در چنگها هم در رکاب حضرت بود و در چنگ صفين سه پسر داشت که در رکاب مولی شهید شدند به اسم طرفه، طرف، طارف، بعد که امیر المؤمنین از دنیا رفت و شهید شدند، این سالها بعد زنده بود یک وقته بدویه هم از آن نیز نگ بازهای عجیب دنیا و کیف معاویه هم از آن نیز نگ بازهای عجیب دنیا و کیف

و پلید و دشمن درجه یک قرآن بود خواست که با یک حرفی بتواند که عذر را راحت کند یک تبریزی (ولو ظاهری هم که شده) از این نسبت به علی (ع) بگیرد با خودش فکر کرد گفت یک پدری که سه پسر داشته، داغ سه پسر دیده، بالآخر هر چه باشد بخاطر حسن پدری ناراحته، لاید با خودش فکر میکند که ای کاش ما همراه علی ترفته بودیم به علی نپوسته بودیم و سه تا پسر اینجین در راه علی از دست نداده بودیم این نقطه ای بود که معاویه حس کرد ابروی این فرد وجود دارد و از همین جا بعد میتواند این را بیاورد برآ خودش گفت «باعذر این طرفات؟» سه تا پسرانت کجا بیند، گفت: در رکاب علی بن ایطاب در سفین که با تو میجگیدند، شهید شدند. گفت عذری، علی در باره تو انصاف را رعایت نکرد، من انصافی کرد، بجهه های خودش راحن و حسین را پشت جبهه سالم نگذاشت و بجهه های تو را جلو فرستاد و بجهه های تو را به کشتن داد و بجهه های خودش آن عقب بودند. گفت خیر، من در باره علی انصاف ندادم این

شهاهی ماه، علی را در معراج عبادت دیدم که اشک من ریخت و با این قطرات اشک بر محاسن مبارکش جاری بود و مائند مارگزینه خودش می بیچید. وقتی که باینجا رسید، عذر نگاه کرد دید معاویه دارد اشکهاش می بزید معاویه دارد گریه می کند، بعد با یائین استیش، برداشت اشکهاش را پاک کرد گفت بخدا دیگر دنیا مثل علی بن ایطاب حس بیند و نمی زاید، تمام شد، یکی بود، امد و رفت. این چیه؟ این ستایش دشمن ترین دشمنان دنیا است برای یک مرد، این کار در جه سطحی فرار یکترنی است چه باید کرد؟ حالا این جریان را می خواهد دنیال کند بیند چیه؟ آقای فلان شرطه بیاین جریان چیست؟ فلان مامور برو و تحقیق کنی، نه در اینجا این حرفاهاست خودش فوراً میروند جلو ولی می خواهد این حققت را در دل کشف کند، نه اینکه جرا؟ علش چیست؟ این زن راز بیار سنگین نگه دارد و باید از او استطاعت کند، باز پرسی کند، چکار می



نهضت حسین بن علی «ع»
نهضتی است اخلاقی -
انسانی، یعنی چه؟ یعنی برای
نجات دادن انسانها نهضت
حسین «ع» برای اسلام است.
اسلام برای چیست؟ چون
اسلام برای نجات دادن
انسانهاست، از این جهت
است که مقدس است از این
جهت است که متعالی است

کند، اول میروند جلو سلام می کند به این زن، خان، اجازه میدهد من به شما کمک کنم و این مشک اب را من بر سام، و اینجا این زن حاضر شد، حالا خلیفه است، مشک اب را بدوش من گیرد و میروند ولی کسی از دل او با خبر نیست میروند تا آن زن را بخانه اش میرساند خانه اش را یاد میگیرد، مشک را به زمین میکندارد، بعد با کمال ادب میرسید ای زن معلوم است که تو کسی را نداری، والا اگر مردی میداشتی که لا بد خودت این کار را نمیکردی، من گویید، بله آقا، شوهر من یک روز در رکاب علی بن ایطاب در حفین کشته شده است و من با چند یتیم مجبورم کار ببرون و داخل هر دو را خودم انجام اتفاق ورق بزینید

گرفته، این را بیش می گویند کار اخلاقی، کار انسانی، از کار عادی همه انسانها بالاتر از حد کار حیوانات بالاتر، این را بیش می گویند کار اخلاقی، فعل اخلاقی، صفت اخلاقی، کار علی «ع» را می گویند کار اخلاقی، نمایلات و احساسات علی را می گویند نمایلات و احساسات اخلاقی، اندیشه علی را می گویند اندیشه اخلاقی، آیا این شر من تواند اینها را کشف بکند؟ یک داستان از داستانهای علی «ع» که مکرر شاید شنیده اید، (در داستان راستان این را تقل کرده ام) یکی از دوستان امام (همان که اتفاقاً این داستان را در مقدمه کتابش آورده است) بکوقت بخود من نقل میکرد گفت یکوقت به یک ادم چیز کنوبیست من

خداووند دلها را با چنان
فطرتی ساخته که نمی توانند
در مقابل فضیلتها و نیکی ها
و پاکی ها خاضع نباشد.
کار علی «ع» را می گویند،
کار اخلاقی، نمایلات و
احساسات علی را می گویند
نمایلات و احساسات اخلاقی،
اندیشه علی را می گویند
اندیشه اخلاقی

انصاف نیست که علی امروز در زیر خاکها خفته باشد و عذر روی زمین معلویه می بیند مطلب بالاتر از این حرفها است یک مرتبه گفت عذری، دلم من خواهد، علی را انظر که دیدی و شناختی نیزی من توصیف کنی، گفت آقای عالم بدار گفت نه، اینجا از این حرفها گذشت، دلم من خواهد که حققت را از تو بشنوم، من خواهم علی را انظر که دیده و شناخته ای توصیف کنی، عذر شروع کرد توصیف علی «ع» را گفتن، سیمای اسلامی اخلاقی و روحی علی «ع» را بیان کردن، معاشرتش با دوستان چطور بود، عدالتی چطور بود، تقویش چطور بود، ایشارش چطور بود، گفت و گفت و تا آخرش به عبادت علی (ع) رسید گفت معلویه من خودم، در

نمونه‌های عالی اخلاق

بدعم و کس هم به ما رسیدگی نمی‌کند، تو شنیده‌اند علی «ع» بعد از این مطلب بر می‌گردد: «بدی خانه و شب خواش نمیرید و تا صبح از این پهلوه بآن پهلو می‌خوابد، مثل ادمی که ۴۱ درجه تپ داشته باشد منتظر بود که این زن آمد، بعد بزن گفت میدونی این که؟ گفت، نه، گفت این علی بن ابیطاء است.

این زن میرود آنجا و مفترض خواهی می‌کند، بعد آقا فرمود من باید معذرت بخواهم نه اینکه تو از من معذرت بخواهی.

فعل اخلاقی یعنی این، فعل انسانی یعنی این، کاری است که از حد کارهای طبیعی انسان بالاتر است نهضت حسین بن علی (ع) نهضتی است اخلاقی انسانی، یعنی چه؟ یعنی برای نجات دادن انسانها، برای اسلام ما می‌گویند اسلام برای چیست؟ خوب اسلام برای نجات دادن انسانها است. در راه نجات دادن انسانها است، از این جهت است که مقدس است از این جهت است که متعال است از این جهت است که قابل ستایش است در حد اعلاه در حد اعلاه قابل ستایش است. در حین راه که دشمن عبور می‌کند اول بار که احساس می‌کند هشتمش شنیده است فوراً می‌فرماید مشکه‌را باز کنید، اسها را آب بدهد، فقط خودش و شخص خودش از زنیل را بر میدارد، بول را بر میدارد میرود آنجا در میزند، زن می‌گوید کیست؟ من گویید من همان مسلمان دیروز هستم، اجازه می‌خواهم، برای این بجه یتیمها یک هدیه‌ای جیزی اوردم، اگر اجازه بددهید؟ بعد که میرود داخل احساس می‌کند که این بجه ها گرسنه هستند، به عجله و شتاب گوشتها را کباب می‌کند این بجه ها من خورند، خرما بهشان میدهند، و این زن که اردی نداشته تا نان بپزد، فوراً به زن می‌گوید این تو یا بجه ها را نگه دارو من خبر درست کنم و من بپزد یا من بجه ها را نگه دارم، تو این کار را بکن، من گوید نه من برای کار نان پختن بتر هستم، تو بجه ها رانگه دار شروع می‌کند با بجه ها بازی کردن سیر کردن و بازی کردن، هی مرتب می‌گوید: بجه ها على را بیخشید، از گاهان علی بگذرید، در باره شما على کوتاهی کرده است این زن بمحاره نمیداند این کی هست؟

تئور را باصطلاح معروف داغ می‌کند، برای اینکه اماده شود که نان بپزد یک زن حرامزاده ای اینجا از دیوار سر من کشد، زن همسایه نگاه که می‌کند من شناسدم گوید این نان کم هست، که که این اورده اینجا؟

می‌گوید یک مرد مسلمان خوبی است دیروز تو کوجه من را دید، مشک آب را آورد تائینجا، بول آورده، غذا اورده، خلاصه مرد خوبی است گفت

میدونی این کیه که دارد اینجا خدمت می‌کند، گفت نه، گفت این علی بن ابیطاب است.

اینرا نخنده‌ام که وقتی حضرت آمد، این زن وقتی احسان کرد یک مرد غریبه‌ای بیش رسیدگی کرد... این که مستول بوده است و باید زودتر رسیدگی می‌کرد یک جمله‌ای گفت، گفت خدا داغ! هل سازا از دل علی بگیرد جرا علی به ما رسیدگی نمی‌کند علی هیچ به روی خودش نیاورد. فرمود من تئور را روش می‌کنم، خودش تئور را روش نمی‌کرد، آنوقت بود که این زن آمد، بعد بزن گفت میدونی این که؟ گفت، نه، گفت این علی بن ابیطاء است خلیفه است.

این زن میرود آنجا و مفترض خواهی می‌کند، بعد آقا فرمود من باید معذرت بخواهم نه اینکه تو از من معذرت بخواهی.

فعل اخلاقی یعنی این، فعل انسانی یعنی این، کاری است که از حد کارهای طبیعی انسان بالاتر است نهضت حسین بن علی (ع) نهضتی است اخلاقی انسانی، یعنی چه؟ یعنی برای نجات دادن انسانها، برای اسلام ما می‌گویند اسلام برای چیست؟

خوب اسلام برای نجات دادن انسانها است. در راه نجات دادن انسانها است، از این جهت است که مقدس است از این جهت است که متعال است از این

جهت است که قابل ستایش است در حد اعلاه در حد اعلاه قابل ستایش است. در حین راه که دشمن

عبور می‌کند اول بار که احساس می‌کند هشتمش

شنیده است فوراً می‌فرماید مشکه‌را باز کنید، اسها را آب بدهد، فقط خودش و شخص خودش از زنیل

را بر میدارد، بول را بر میدارد میرود آنجا در میزند، زن می‌گوید کیست؟ من گویید من همان مسلمان

دیروز هستم، اجازه می‌خواهم، برای این بجه یتیمها یک هدیه‌ای جیزی اوردم، اگر اجازه بددهید؟ بعد که

میرود داخل احساس می‌کند که این بجه ها گرسنه هستند، به عجله و شتاب گوشتها را کباب می‌کند

این بجه ها من خورند، خرما بهشان میدهند، و این زن که اردی نداشته تا نان بپزد، فوراً به زن می‌گوید این تو یا بجه ها رانگه دارو من خبر درست کنم و

من بپزد یا من بجه ها رانگه دارم، تو این کار را بکن، من گوید نه من برای کار نان پختن بتر هستم،

تو بجه ها رانگه دار شروع می‌کند با بجه ها بازی کردن سیر کردن و بازی کردن، هی مرتب می‌گوید: بجه ها را زنیت کرده‌اند و برنامه برایش تنظیم کرده‌اند و از یک طرف سرها را فرستاده‌اند و از یکطرف

دیگر جداگانه اسرا را فرستاده‌اند هیچ چیزی نیست هیچ فکری اینها ندارند جز اینکه اسرا را رس موعده رسانند خدا میداند بر اهل بیت پیامبر چه گذشت در

مثل امروز پسر سعد، نهن دامن صیع بود یا بعد از ظلمه... این جون عصر عاشورا که قائله بایان یاوه... در این حسین اخرين فرد بودند شهيد شدند چند

کار پسر سعد کرد اولین کارش این بود که برو و آن کاری که آن لعین از اول و ابد گفته بود: که اگر چه من میدانم برای این شخص (یعنی امام حسین) بعد

از مردن رنج نیست ولی من قسم خورده‌ام او را بکشم دیگر دستور داشت خیمه‌های حسین را آتش بزنه یک مقدار از این خیمه‌های را غارت کردند و هر چه از مستشان آمد برداشتند و بردند و کار دیگری که برای خودشان خیلی لازم می‌شدند دهن کردن کشته‌های خودشان بود و کشته‌هایشان زیاد بود این بود که عصر عاشورا ماندند و تاظهر فردا (که روز یازدهم بود) و چند ساعتی که شهید شد سرهای مقدس اینها را هم دستور دادند یک گروه دیگری بردند و دستور داد که اهل بیت را سوار شترها کنند آمدند اینها را سوار کنند زینب سلام... علیه را خواستند سوار کنند (جون اینها یک مشت زن و بجه بودند یا دختر بودند با زن) فرمود کسی حق ندارد بیاید چلو خودمان سوار می‌شوند مردها نامحربند بروند آنطرف تا ما سوار شویم اینها هم دور شدند و اینها سوار شدند وقتی که کاروان خواست راه بیفتد تعییری آمده است که (نمیدانم زینب (س) تنها سفر می‌کند یا سکنه خاتون همراهش بود) یعنی زنان گفتند این مثل اینکه یک تقاضایی زنها دارند که ترا بخدا حالا که دارید مارا میرید بکوفه خواهش ما این است که ما را از قتلگاه ببرید برای اینکه می‌خواهیم با عزیزان خودمان آخرین دیدار را انجام دهیم اینها هم این تقاضا را پذیرفتند وقتی که اورده اینها را از کار شهدا عبور دهند چشم اینها که باین ۷۲ نفر افتاد فریادشان بلند شد و همه خودشان را از روی اینها انداختند روحی زین جز زین العابدین (ع) که بیمار بود دستها و پاهای مقدسش را رسته بودند هر کس عزیزی را در بغلی گرفته بود هر کس کنار عزیزی از عزیزان خود نشسته بود زینب که هفت براتر کشته داد در کریلا و یک پسر فقط یک عزیز داشت یک مظلوم داشت ائمهم حسین بود حالا در میان آن شمشیر شکسته‌ها سُنگها، کلوخها خدا میداند مرتب می‌گفت: «من بوبیم او راه»، «من جویم او را تا «به هر گل میرسم می‌بوبیم او راه» رفت تا مدن طفل را بیدار کرد و خودش را بروی این بدن اندافت اینجا است که نقل کرده‌اند که زینب شروع کرد به نوحه سرایی یک نوحه سرانی کرد که دوست و دشمن گریستند حتی همان جلادان ملعون هم گریستند.

خدایا دلهای ما را بتوار ایمان منور بگردان ما را بحقایق اسلام اشنا بفرمایم ما را بپرس و راستین تعالیم عالیه اسلام قرار بده ما را از اخلاق مکرمتی (مکارم اخلاق) بهره‌مند بگردان نیتیان را خالص بگردان اموات ما را قریب رحمت خودت بگردان خدایا ما را فدر دان اسلام و قرآن قرار بده، قدردان پیامبر و الش قرار بده خدایا حاجات مشروعه ما را برآورده بگردان.

کچل فی فرج مولانا صاحب الزمان.